

مزایای تحلیل سیاست خارجی از منظر تصمیم‌گیر

غلامعلی سلیمانی^۱

استادیار گروه تاریخ و تمدن و انقلاب اسلامی دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۷ - تاریخ تصویب: ۹۵/۲/۵)

چکیده

هدف این پژوهش، طرح اهمیت سطح تحلیل تصمیم‌گیر در مطالعه سیاست خارجی است. حوزه تحلیل سیاست خارجی با عنایت به تحولات عملی و نظری بعد از جنگ سرد به‌ویژه رخت بر بستن نظریه‌های ساختارگرا، تصمیم‌گیری را به کانون اصلی بررسی سیاست خارجی وارد کرده است. چنین امکانی با عنایت به نقش انسان در نظریه‌های سیاست خارجی و روابط بین‌الملل فراهم آمده است. با این وصف، سؤال اصلی پژوهش این است که آیا سطح تحلیل تصمیم‌گیر می‌تواند بنیان و تکیه‌گاه نظری مطمئنی برای بررسی و تحلیل سیاست خارجی باشد و در این صورت مزایای حاصل از تکیه بر سطح تحلیل تصمیم‌گیر در مطالعه سیاست خارجی چیست؟ پژوهش حاضر ضمن پاسخ مثبت به پرسش مذکور استدلال می‌کند که تکیه بر سطح تصمیم‌گیر می‌تواند در حل مشکل سطح تحلیل، تکمیل و تحول در نظریه و مدل‌های تصمیم‌گیری و در نهایت امکان تلافی نظری بین عوامل مادی و معنایی راهگشا باشد.

واژگان کلیدی

تحلیل سیاست خارجی، تصمیم‌گیری، سطح تحلیل، عوامل معنایی، مدل عقلانی

مقدمه

مطالعه تصمیم‌گیری در سیاست خارجی اهمیت بسیار زیادی دارد. برخی متفکران علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تصمیم‌گیری را نخستین گام شناخت معناها و پیچیدگی‌های کنش در نظام بین‌الملل می‌دانند (هیل، ۱۳۸۷: ۸۱). تصمیم‌گیری (Decision Making) فرایندی است که از طریق آن، راه‌حلی برای مسئله معینی انتخاب می‌شود. اغلب درباره تعریف تصمیم‌گیری یعنی انتخاب یک شق از میان شقوق اتفاق نظر وجود دارد و می‌توان گفت تصمیم‌گیری عمل‌گزینش میان راه‌حل‌های جایگزین یا بدیل‌های موجودی است که در موردشان یقین و قطعیت نداریم (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۷۲۰).

از نگاه برخی، بررسی تصمیم‌گیری برای درک سیاست بین‌الملل امر بدیعی نیست و بیست و چهار قرن قبل «توسیدید» (Thucydides) مورخ یونانی در کتاب خود «جنگ پلوپونز» (The Peloponnesian War) عواملی را بررسی کرد که رهبران دولت‌شهرها را به تصمیم‌گیری در مورد مسائل جنگ و صلح و نیز تشکیل اتحاد و امپراتوری رهنمون می‌ساخت (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۷۲۰). با وجود این مطالعه تصمیم‌گیری در حوزه‌های غیر از علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از جمله روان‌شناسی، اقتصاد و مدیریت بیشتر مورد توجه بوده و به پیشرفت‌های شایان ملاحظه‌ای رسیده است. رشد و گسترش علوم شناختی و علم عصب‌شناسی تأثیر بسیار زیادی در مطالعه تصمیم‌گیری داشته و برخی تأثیرات آن را در حوزه سیاست خارجی بررسی کرده‌اند.

منشأ مطالعات امروزی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تلاش‌های اولیه اسنایدر (Richard Carlton Snyder) برای توسعه بخشیدن به مطالعه روابط بین‌الملل است که بازتابی از دل‌مشغولی‌های نخستین اوست. افراد دیگری همچون ساپین (Burton M. Sapin)، بروک (H. W. Bruck)، هربرت سایمون (Herbert Simon) و بعدها نیز جوزف فرانکل (Joseph Frankel)، گراهام آلیسون (Graham T. Allison)، رابرت جرویس و والرئ هادسن به این روند اضافه شدند. اسنایدر و همکاران استدلال می‌کنند در سیاست خارجی، تصمیم‌گیری از ویژگی‌های خاص و متمایزکننده‌ای چون گستره وسیع‌تری از اهداف و طرح‌های ممکن و در نتیجه گستره وسیع‌تری از برداشت‌های ممکن، مخاطبانی که از ناهمگونی بیشتری برخوردارند، ضرورت اجماع بین دامنه گسترده‌ای از دیدگاه‌ها، پیچیدگی «موقعیت» و «وضعیت» اتخاذ تصمیمات، گسترده‌تر بودن منابع اطلاعات، فقدان نسبی «فرصت‌های تجربی» و کم‌تعداد بودن موقعیت‌های تکرارپذیر برخوردار است (اسنایدر و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۴۶).

مطالعات تصمیم‌گیری را می‌توان نوعی تغییر جهت در مطالعات سنتی نظریه‌های کلان و ساختاری روابط بین‌الملل دانست. در رویکردهای سنتی، به‌طور معمول دولت‌ها تصمیم‌گیر

(Decision Maker) قلمداد می‌شوند. این در حالی است که افراد و سازمان‌ها به نمایندگی از دولت، امر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را بر عهده دارند و در واقع آنها عاملان واقعی تصمیم‌گیری هستند؛ از دولت به‌عنوان موجودیتی انتزاعی نمی‌توان انتظار کنش و تصمیم‌گیری داشت. بنابراین تصمیم‌گیران کسانی‌اند که به نیابت از دولت و به نام دولت تصمیم‌گیری می‌کنند. به تعبیر اسنایدر و همکاران، یعنی کسانی که اقدامات آمرانه‌شان از هر حیث اقدامات دولت شناخته می‌شود. اقدام دولت اقدام همان کسانی است که با نام دولت عمل می‌کنند (همان: ۵۶).

از منظر تصمیم‌گیر، در واقع به‌جای دولت‌ها این انسان است که همانند سایر رشته‌های علوم اجتماعی بن‌مایه روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد. به تعبیر هادسن تمام رشته‌ها و دیسپلین‌های نظری، زمینه و اساسی (ground) دارند. اساس فیزیک ذرات ماده و اقتصاد اغلب شرکت‌ها یا خانوارهاست. روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته مطالعاتی دارای زمینه است، یعنی تمام آنچه بین ملت‌ها رخ می‌دهد، زمینه در تصمیم‌گیری انسانی چه به‌صورت فردی یا گروهی دارد. این در حالی است که در بیشتر نظریه‌ها این دولت‌ها هستند که زمینه روابط بین‌الملل را شکل می‌دهند (Hudson, 2005:1).

با عنایت به اهمیت سطح تحلیل تصمیم‌گیر، پژوهش حاضر قصد دارد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که تکیه بر سطح تحلیل تصمیم‌گیر چه امکان و مزیتی را در تحلیل سیاست خارجی فراهم می‌کند. در راستای پاسخ به پرسش مذکور، این پژوهش در ابتدا به حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی (Foreign Policy Analysis) و جایگاه تصمیم‌گیر در آن خواهد پرداخت و در ادامه مزیت‌های حاصل از تکیه بر سطح تحلیل تصمیم‌گیر را بررسی خواهد کرد.

تحلیل سیاست خارجی و طرح تصمیم‌گیری

تحلیل سیاست خارجی به‌معنای بررسی اقدامات یک دولت در قبال محیط خارج و شرایط معمولاً داخلی مؤثر در تعیین اقدامات مزبور (هالستی، ۱۳۷۳: ۳۲) بر فرایندهایی که در آن بازیگر خاص نظام بین‌الملل دست به انتخاب می‌زند، تأکید دارد (Foyle, 2003:164) دو تحول آغازگر دوره جدیدی از رشد دانش تحلیل سیاست خارجی پس از آرامش نسبی در اواخر دهه ۱۹۸۰ شد؛ نخست شوک «تسریع‌کنندگی» (Catalytic) پایان جنگ سرد و ناتوانی تئوری‌های روابط بین‌الملل در پیش‌بینی این تغییرات ژرف، و دوم تغییر و تحول در روش‌شناسی بازیگر عام که زمینه را برای ظهور و بروز روش‌های مطالعاتی مرتبط با بازیگر خاص همچون تحلیل محتوا (Content analysis)، مطالعه موردی عمیق (In-depth Case Study)، ترسیم فرایند (Process-

(Tracing)، شبیه‌سازی (Simulations) و مدل‌های محاسباتی کارگزارمحور (Agent-Based Computational Models) فراهم کرد (Hudson, 2005:5-14).

والری هادسن ضمن تبارشناسی تحلیل سیاست خارجی معتقد است سه تلاش، بنیاد مطالعات تحلیل سیاست خارجی را شکل می‌دهند: ۱. تصمیم‌گیری در سیاست خارجی به‌عنوان رویکردی در مطالعه سیاست بین‌الملل اثر اسنایدر و همکاران در سال ۱۹۵۴ (Snyder, Bruck, Sapin, 1954). ۲. پیش‌تئوری‌ها و تئوری‌های سیاست خارجی جیمز روزنا (Rosenau, 1966) و ۳. کتاب فرضیه‌های رابطه انسان - محیط در عرصه سیاست بین‌الملل، اثر هارولد و مارگارت اسپروت در ۱۹۶۵ (Harold, Sprout. And M. Sprout, 1965). کار اسنایدر و همکارانش را می‌توان الهام‌بخش محققان این حوزه دانست (Hudson, 2005:6).

همان‌طور که اسمیت اشاره کرده است در بیشتر روش‌های تفکر درباره روابط بین‌الملل بر فرایندهای تصمیم‌گیری تمرکز نشده و نقش تعیین‌کنندگی در سیاست خارجی در ماهیت سیستم بین‌الملل دیده شده است (Smith, 1986: 14) بنابراین اهمیت یافتن بازیگر خاص در تغییر شرایط ساختاری ناشی از اتمام جنگ سرد و نقش روزافزون عوامل داخلی در سیاست خارجی است (Zakaria, 1992). بنابراین محققانی که در حوزه تحلیل سیاست خارجی مشغول فعالیت‌اند، مسیر جدیدی را در باز کردن جعبه سیاه سیاست‌های داخلی و سیاستگذاری ایجاد کرده‌اند که تلاشی برای فهم انتخاب بازیگران در سیاست‌های جهانی است (Garrison, 2003: 155).

پایان غیرمنتظره جنگ سرد ناتوانی نظریه‌های ساختارگرا را در پیش‌بینی و تبیین تحولات بین‌المللی آشکار کرد (Carlsnaes, 1992: 94) بعد از جنگ سرد توجه محققان دوباره به سطح تصمیم‌گیر معطوف شده است. پایان جنگ سرد بار دیگر نشان داد که توضیح یا پیش‌بینی تغییرات سیستمی به‌تنهایی با متغیرهای سطح سیستمی ممکن نیست. فهم شهودی ما از این حوادث با شاخص‌های تحلیل سیاست خارجی بیشتر هماهنگ است؛ شخصیت «گورباچف»، «هاول»^۱، «والسا»^۲، فعالیت‌های بازیگرانی از جمله کلیسای لوتری و جنبش سبز، نزاع بین بازیگران مختلف داخلی از جمله ارتش، حزب کمونیست، بوروکرات‌ها و قس علی‌هذا. بنابراین نیاز به پیشرفت‌های تازه در تئوری بازیگر خاص آشکار بود (Hudson, 2005: 13).

برایان راپلی در قالب جدول زیر تفاوت نظریه تصمیم‌گیری با نظریه ساختارگرای «واقع‌گرایی جدید» (Neo-Realism) را چنین برشمرده است:

۱. Vaclav Havel: واتسلاو هاول اولین رئیس‌جمهور جمهوری چک از ۲ فوریه ۱۹۹۳ تا ۲ فوریه ۲۰۰۳ بود. او سیاستمدار، نمایش‌نامه‌نویس و نویسنده بود.

۲. Lech Valesa: لخ والسا کارگر اخراجی از کارخانه عظیم کشتی‌سازی لنین بود. وی سیاستمدار و فعال حقوق بشر لهستانی است که در سال ۱۹۸۳ برنده جایزه صلح نوبل شد و در خلال سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ رئیس‌جمهور این کشور بود.

نظریه‌های تصمیم‌گیری	نظریه ساختارگرایی نئورئالیسم
نخبگان سیاست خارجی به نیابت از دولت دست به کنش می‌زنند و نهادهای غیردولتی از بازیگران اصلی در جهان سیاست‌اند.	دولت‌ها بازیگران اصلی در جهان سیاست‌اند. بازیگران غیردولتی مورد تصدیق‌اند، ولی نقش آنها حداقلی است.
نخبگان سیاست خارجی براساس تعریف خود از موقعیت عمل می‌کنند.	دولت‌ها براساس محاسبات عقلانی منافع خود عمل می‌کنند.
اطلاعات اصل اولیه روابط بین‌الملل است.	قدرت یا منافع ملی، اصل اولیه روابط بین‌الملل است.
سیستم جهانی تنها یک حوزه برای تعقیب اهداف نخبگان هدفمند است.	ساختار نظام جهانی در وهله اول رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند.

(Ripley, 1993:406)

به این ترتیب به نظر نمی‌رسید ابزار به‌ارث‌رسیده از گذشته در توصیف مسائل بین‌المللی، کارایی داشته باشند. برای توضیح و پیش‌بینی رفتار مجموعه‌های انسانی شکل‌گرفته در قالب دولت‌های ملی، تئوری‌های روابط بین‌الملل، نیازمند نظریه انتخاب سیاسی افراد است. در مطالعه روابط بین‌الملل، تحلیل سیاست خارجی شروع به توسعه چشم‌اندازی نظری کرد و از زمان آغاز به کار، درگیر بررسی این مسئله بود که چگونه تصمیمات سیاست خارجی گرفته می‌شود و بر این فرض استوار است که کنش انسان‌ها به‌صورت فردی یا جمعی، منبع خیلی از رفتارها و تغییرات در سیاست بین‌الملل است (Hudson, 2005:209)

تحلیل سیاست خارجی علاوه بر «تصمیم‌گیری سیاست خارجی» (Foreign Policy Decision Making (FPDM) شامل برخی حوزه‌های مطالعاتی همچون «سیاست خارجی مقایسه‌ای» (Comparative Foreign Policy (CFP))، و «بافتار یا زمینه سیاست خارجی» (Foreign Policy Context) است، اما همان‌طور که آلدن اشاره کرده است در کانون زیر رشته تحلیل سیاست خارجی بررسی درباره تصمیم‌گیری، افراد تصمیم‌گیر و شرایطی که سیاست خارجی و نتایج این تصمیمات را تحت تأثیر قرار می‌دهد، وجود دارد (Alden, 2012, 1).

ضرورت توجه به تصمیم‌گیر در سیاست خارجی محصول تلاش‌های اسنایدر و همکاران وی است. رهیافت اسنایدر به تصمیم‌گیری همچون هادسن متأثر از نگرش انتقادی او به کم‌توجهی نظریه‌های روابط بین‌الملل به مقوله «انسان» است. از نظر وی هیچ‌کدام از نظریه‌های مسلط روابط بین‌الملل در طول دهه‌های جنگ سرد در آمیزه نظری خود جایگاهی برای انسان‌ها قائل نبود و اگر نظریه‌های روابط بین‌الملل جایی برای انسان‌ها قائل نباشند، به‌اشتباه

جهانی را برای ما به تصویر خواهند کشید که در آن نشانی از تغییر، خلاقیت، متقاعد کردن و مسئولیت‌پذیری نخواهد بود (اسنایدر و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۳).

والری هادسن به‌عنوان یکی از محققان نسل اخیر تحلیل سیاست خارجی معتقد است تصمیم‌گیر در زمینه روابط بین‌الملل قرار دارد. او مخالف تلقی دولت به‌عنوان بازیگر اصلی در روابط بین‌الملل است و معتقد است تمام آنچه در روابط بین ملت‌ها رخ می‌دهد، در تصمیم‌گیری انسانی به‌صورت فردی یا گروهی زمینه دارد. به یک معنا، زمینه روابط بین‌الملل نیز مشابه سایر علوم اجتماعی است؛ یعنی فهمیدن اینکه انسان‌ها چطور جهان اطراف خود را تصور می‌کنند و بر این اساس دست به کنش می‌زنند و اینکه انسان‌ها چگونه به جهان اطراف خود شکل می‌دهند و چطور تحت تأثیر اطراف خود شکل می‌گیرند (Hudson, 2005:1).

فائلان به سطح تحلیل تصمیم‌گیر دولت را مفهومی انتزاعی می‌دانند. دولت‌ها به‌خودی‌خود فاقد شعور و اراده‌اند و آنچه ما به آنها نسبت می‌دهیم، چیزی جز کنش‌ها و واکنش‌های افراد نیست (کاظمی، ۱۳۷۳: ۹۸-۹۷). وقتی از سیاست خارجی بریتانیا یا از تصمیمات بریتانیا سخن می‌گویند، در واقع این سیاست‌ها و تصمیمات را نه دولت‌ها، بلکه افراد و گروه‌هایی تدوین و اتخاذ می‌کنند که از سوی دولت عمل می‌کنند (فرانکل، ۱۳۸۲: ۱۰۳). بنابراین منظور از کنش‌های دولت همان کنش‌هایی است که افراد به نام دولت انجام می‌دهند.

بنابراین در تحلیل سیاست خارجی «نظریه تصمیم‌گیری نشانه تغییر چشمگیری از تحلیل سیاسی سنتی است که طی آن گاه نویسندگان مستعد «جسمیت» (Reify) یا «شخصیت قائل شدن» (Personality) برای دولت‌های ملی به‌عنوان بازیگران اصلی در داخل سیستم بین‌المللی بوده‌اند. نظریه تصمیم‌گیری به دولت‌ها به‌عنوان موجوداتی انتزاعی و متافیزیکی یا به حکومت یا حتی به نهادهای عامی همچون «قوه مجریه» توجه ندارند، بلکه جویای آشکار کردن رفتار افراد تصمیم‌گیرنده مشخصی است که عملاً به خط‌مشی حکومت‌ها شکل می‌دهند. نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری با محدود کردن موضوع تحقیق از یک جمع بزرگ به واحد کوچک‌تری از اشخاص تصمیم‌گیرنده مسئول، امیدوارند که کانون تحلیل سیاسی را دقیق‌تر و انضمامی‌تر برای تحلیل اصولی و منظم، مستعدتر کنند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۷۲۱).

محققان حوزه تحلیل سیاست خارجی بر این عقیده‌اند که با معرفی انسان به‌عنوان کارگزار می‌توان موضوع تغییر و تحولات در سیاست خارجی یک کشور را توضیح داد؛ در تحلیل سیاست خارجی ما اغلب در مورد مفهوم «جایگزینی» (Substitutability) سیاست خارجی صحبت می‌کنیم. این به این معناست که برای هر گونه ترکیب احتمالی از ماده و شرایط ساختاری، هنوز شرایط «تغییرپذیری» (Variability) در سیاست خارجی وجود دارد. نظریه بازیگر خاص و کارگزار محور تحلیل سیاست خارجی همه آن چیزی است که نیازمند تبیین

این تغییرپذیری است. علاوه بر این، بسیار سخت است که با موضوع «مسئولیت» (Accountability) در مسائل بین‌المللی گلاویز شویم، اگر «زبان نظری» (Theoretical Language) نتواند در مدل عقلانی، کنش‌های کارگزار انسانی را به حوزه نتایج وابسته به آن ارتباط دهد. اینکه در حال حاضر یک دادگاه بین‌المللی دائمی در پی محاکمه افرادی است که مرتکب جنایاتی علیه بشریت شده‌اند، حاکی از این واقعیت است که جامعه جهانی تشنه چارچوب‌های نظری است که بتواند نقش و جایگاه کارگزاران انسانی را در موضوعات بین‌المللی نمودار کند (Hudson, 2005:4).

مزیای تکیه بر سطح تحلیل تصمیم‌گیر در سیاست خارجی

تکیه بر سطح تحلیل تصمیم‌گیر می‌تواند در حل سه مسئله یا مشکل در بررسی سیاست خارجی یعنی حل مسئله سطح تحلیل از طریق پیشنهاد بازی دوسطحی، جبران کاستی‌ها و محدودیت‌های نظریه‌ها و مدل‌های تصمیم‌گیری به‌ویژه مدل عقلانی تصمیم‌گیری با طرح عقلانیت پرمایه و همچنین حل دوگانگی نقش عوامل عینی و ذهنی از طریق توجه به تصمیمات سیاست خارجی از دریچه چشم تصمیم‌گیرندگان راهگشا باشد. در ادامه به تفصیل موارد مذکور بررسی خواهد شد.

تصمیم‌گیری و حل مشکل سطح تحلیل

بررسی سیاست خارجی بیش و پیش از هر چیز نیازمند «سطح تحلیل» (Level Of Analysis) است. سطح تحلیل به‌منزله هسته اصلی، نقطه شروع و کانون تحلیل و بررسی منابع، فرایندها و نتایج سیاست خارجی است. سطح تحلیل، دریچه‌ای است که محقق از آن زاویه به مسائل می‌نگرد و امکان ارتباط بین متغیرهای مختلف را فراهم می‌کند. از نگاه باری بوزان و همکاران، منظور از سطح تحلیل «موضوعات تحلیل است که روی طیفی از مقیاس‌های فضایی - مکانی از کوچک به بزرگ تعریف شده‌اند. سطوح تحلیل کانون‌هایی هستند که در آنها هم نتایج و هم منابع تبیین را می‌توان یافت» (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۳).

تعیین سطح تحلیل و نکته اتکای مناسب در علوم اجتماعی به‌طور اعم و در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به‌طور اخص به‌دلیل حضور متغیرهای متعدد و جامعیت موضوع، دشواری خاصی دارد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۵۵). به‌طور کلی دسته‌بندی سه‌گانه زیر از سطح تحلیل در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مورد توجه قرار گرفته است؛ کلان یا ساختاری، تلفیقی و خرد (سیف‌زاده، ۱۳۸۰: ۴۴-۴۱).

نظریه «نظام جهانی» (World-System) و نظریه‌پردازان آن از جمله امانوئل والرشتاین، آندره گونترفرانک و سمیر امین سطح تحلیل کلان را برای مطالعه سیاست و اقتصاد جهان انتخاب

می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۷۵; Wallerstein, 1975). در این سطح، نقطه شروع تحلیل محقق سطح کلان نظام جهانی یا «نظام بین‌الملل» (International System) است. همچنین کسانی چون مورگنتا با دیدگاهی سنتی و چهار نظریه‌پرداز رفتارگرا، یعنی مک‌کلاند، مدلسکی، روزکرانس و کاپلان از جمله نظریه‌پردازان مشهور سطح تحلیل کلان به حساب می‌آیند (سیف‌زاده، ۱۳۸۴(الف): ۱۲۸). کنت والتز (K. Waltz) به‌عنوان یک ساختارگرا، هر گونه تحلیلی را که سطح نظام بین‌الملل را مورد توجه قرار ندهد، «تقلیل‌گرا» (Reductionism) می‌داند (Waltz, 1979: 23). مطابق نظریه او هر گونه تغییر در ساختار نظام بین‌الملل موجب تغییر در رفتار دولت‌ها می‌شود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۴: ۳) و متمرکز شدن بر ساختار نظام، ثمربخش‌ترین مبنا برای نظریه‌پردازی است (تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۷۵).

دسته‌ای دیگر از محققان معتقدند نمی‌توان با اتکا به یک سطح، به بررسی پدیده‌ها و کنش‌های سیاسی پرداخت. برای مثال پاتریک مورگان سطوح تحلیل پنج‌گانه مورد نظر خود را سطح فردی، سطح نهادهای تصمیم‌گیری، سطح ملی، سطح تحلیل الگوها و مجموعه‌های منطقه‌ای و سطح تحلیل نظام‌های بین‌المللی معرفی می‌کند (Morgan, 1994: 10-11). جیمز روزنا در چارچوب بحث خود موسوم به «پیش‌نظری» (Pre-Theory) سطوح پنج‌گانه تحلیل خود را فرد، نقش، جامعه، حکومت و نظام بین‌المللی مطرح می‌کند (Rosenau, 1971: 307-338). مایکل برجر بین سطوح خارجی و داخلی ذیل محیط عملیاتی و همچنین محیط روان‌شناختی تلفیقی بین سطوح سه‌گانه خارجی، داخلی و افراد تصمیم‌گیر ایجاد کرده است (Brecher, 1972). دسته سوم از محققان بر سطح تحلیل خرد تأکید دارند. تحلیل خرد به‌طور متداول بر دو سطح تمرکز می‌کند: دولت ملی و فرد تصمیم‌گیر. از دید نظریه‌پردازان رهیافت خرد، سیاست خارجی کشورها، اغلب تابعی از عوامل و عناصر داخلی است. پیروان این رهیافت به دو گروه عینی‌گرا و ذهنی‌گرا تقسیم می‌شوند؛ دسته اول عملکرد و رفتار سیاست خارجی کشور را تابع مقتضیات داخلی و محیط استقرار هر واحد جغرافیایی می‌دانند و دسته دیگر که برجسته‌ترند، معتقدند این رهیافت فکری را نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری شکل می‌دهند که به پویای تصمیم‌گیری توجه کرده و اثرهای آن بر شکل‌گیری و اخذ و اجرای تصمیم را بررسی می‌کنند (سیف‌زاده، ۱۳۸۴(الف): ۱۳۳-۱۳۲).

انتخاب هر یک از سطوح مذکور به‌تنهایی ممکن است به نادیده گرفتن جنبه‌های معینی از واقعیت منجر شود (هالستی، ۱۳۷۳: ۲۶-۲۵). با این حال، سطح تحلیل تصمیم‌گیر نوعی تلاش نظری برای حل مشکل انتخاب سطح تحلیل است. به‌عبارت دیگر تأکید بر تصمیم‌گیری این امکان را فراهم می‌کند که بتوان درباره تلاقی سطوح مختلف تحلیل در تصمیم‌گیر انسانی به اجماع رسید.

به اعتقاد اسنایدر و همکاران، در روابط بین‌الملل اغلب به مشکل سطوح تجزیه و تحلیل اشاره می‌شود. بدین معنا که در بسیاری از نظریه‌ها، فرض بر این گذاشته می‌شود که بهترین روش برای توضیح پدیده‌ها تمرکز بر سطح خاصی از تجزیه و تحلیل مانند سیاست داخلی یا نظام بین‌المللی است. به‌طور معمول تلاشی برای تلفیق این رویکردها صورت نگرفته است یا حتی چنین تلاش‌هایی با مقاومت روبه‌رو شده‌اند. اصرار بر حفظ دولت به‌منزله کنشگری «ماورایی» و وظیفه خطیر تلفیق رویکردهای گوناگون را با بن‌بست مواجه کرده است. اگر به‌جای این مفهوم ماورایی، مفهومی واقعی‌تر و ملموس‌تر از کنشگر جایگزین شود، چنین تلفیقی در عین پیچیدگی، امکان‌پذیرتر خواهد بود. به اعتقاد اسنایدر و همکاران، نقطه کانونی این تلفیق نظری میان سطوح مختلف تجزیه و تحلیل را باید فرد دانست (اسنایدر و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۴).

اجماع بین سطوح تحلیل با پیشنهاد «بازی دوسطحی» (Two Level Game) ممکن می‌شود. به باور پوتنام «توضیحات تجربی از تأثیرات دوجانبه بین مسائل بین‌المللی و داخلی به فراوانی وجود دارد. نیاز امروز ما، مفاهیم و نظریه‌هایی است که در سازماندهی و گسترش مشاهدات تجربی به ما کمک خواهند کرد. تحلیل براساس بازی‌های دوسطحی پاسخ امیدوارکننده‌ای به این چالش می‌دهد. برخلاف نظریه‌های دولت‌محور، رویکرد دوسطحی اجتناب‌ناپذیری منازعات داخلی را در زمینه ملزومات منافع ملی به رسمیت می‌شناسد. همچنین برخلاف «تصویر دوم» (The Second Image) یعنی علل داخلی و آثار بین‌المللی یا «تصویر دوم وارونه» (Second Image Reversed) به معنای علل بین‌المللی و آثار داخلی، بازی دوسطحی تصدیق می‌کند که تصمیم‌گیران مرکزی در تلاش برای آشتی دادن ضرورت‌های داخلی و بین‌المللی به‌طور همزمان هستند» (Putnam, 1988: 459-460; Gourevitch, 1978).

در بازی دوسطحی یا آن‌طور که اسنایدر آن را موقعیت دوجوهی می‌نامد، عوامل درونی و بیرونی که در ظاهر با یکدیگر ارتباطی ندارند، در کنش‌های تصمیم‌گیرندگان ارتباطی معنادار می‌یابند. این بازی که تصمیم‌گیرندگان بازیگران آن هستند، همزمان در عرصه سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل انجام می‌گیرد. در یک دولت فرضی این امکان تلفیق از نظر اسنایدر و همکاران به شرح زیر تحقق می‌یابد؛

«دولت X براساس برداشتی که مقامات مسئول آن از یک موقعیت خاص دارند و نیز براساس آنچه مقامات مسئول به دنبال آن هستند کنشی خاص را برمی‌گزینند. نحوه عمل کنشگران دیگر، اهداف و امکانات کنشگر و دیگر مؤلفه‌های موجود در آن موقعیت خاص به‌شکلی معنادار توسط کنشگران با یکدیگر ارتباط می‌یابند. کنش او ناشی از چگونگی تعریف موقعیت است. بنابراین موتور محرک این تلفیق نظری چگونگی تعریف موقعیت توسط افراد تصمیم‌گیرنده است» (اسنایدر و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۵). از نظر آنها «موقعیت را می‌توان به دو بخش

بیرونی و درونی تقسیم کرد. ما عمداً واژه موقعیت را به جای محیط برگزیده‌ایم، زیرا محیط یا واژه‌ای بسیار کلی است یا در برخی علوم از معنای خاصی برخوردار است. در واقع منظور از موقعیت، مجموعه‌ای از عوامل و شرایط است که به صورت بالقوه با کنش دولت مرتبط بوده و بر آن تأثیر می‌گذارند» (همان: ۱۰۶).

از نظر آنها منظور از موقعیت بیرونی، عوامل و شرایطی است که خارج از قلمرو حاکمیت یک دولت قرار دارند. کنش‌ها و واکنش‌های دولت‌های دیگر (تصمیم‌گیرندگان دولت‌های دیگر)، جوامعی که تصمیم‌گیرندگان برای آنها کنشی را صورت می‌دهند و جهان فیزیکی را می‌توان در این گروه جای داد. تشخیص اینکه کدام عوامل و شرایط در موقعیت‌های عام یا خاص مرتبط و مؤثرند، به نگرش‌ها، برداشت‌ها، قضاوت‌ها و اهداف تصمیم‌گیرندگان دولت X بستگی دارد. یعنی اینکه این افراد به محرک‌های گوناگون چگونه واکنش نشان می‌دهند. منظور از موقعیت شامل برخی به اصطلاح محدودیت‌های محیطی از قبیل فناوری، میزان بیماری و غیره نیز می‌شود که ممکن است تحقق اهداف را محدود کنند یا بخشی از شرایط کنش را تشکیل دهند صرف‌نظر از اینکه برداشت تصمیم‌گیرندگان از این محدودیت‌ها چیست و چه اندازه از وجود این محدودیت‌ها آگاه‌اند... موقعیت بیرونی همواره در حال تغییر و متأثر از این موضوع است که تصمیم‌گیرندگان چه چیزی را بااهمیت تلقی قلمداد می‌کنند (همان: ۱۰۷-۱۰۶). از نظر آنها معمولاً از عوامل و شرایطی که موقعیت درونی نامیده می‌شوند با اندکی مسامحه تحت عناوینی چون «سیاست داخلی»، «افکار عمومی» یا «موقعیت جغرافیایی» نیز یاد می‌شود. برای دستیابی به یک برداشت صحیح از این عبارت باید گفت رفتار هر دولت در برابر جهان، ریشه در چگونگی شکل‌گیری جامعه و کارکردهای آن، سرشت و رفتار مردمان آن و زیستگاه فیزیکی آن دارد (اسنایدر و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

تکامل و تحول در مدل‌های تصمیم‌گیری

بررسی الگوهای تصمیم‌گیری نشان می‌دهد مدل عقلانی، الگوی غالب در تصمیم‌گیری سیاست خارجی است و بخش اعظم منازعات موجود در حوزه تصمیم‌گیری را چالش بین الگوی بازیگر عقلانی و مدل‌های رقیبی که به‌عنوان جایگزین مطرح می‌شدند، تشکیل می‌دهد (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۴۸؛ Mintz, and Karl Deroen, 2010) از نظر آلیسون، علی‌رغم اختلافات زیادی که از نظر تأکیدها و دیدگاه‌های مشترک تحلیلگران معاصر و همچنین افراد غیرمتخصص وجود دارد، اغلب آنها، هنگامی که می‌خواهند رویدادهای جهانی را تفسیر کنند، از چارچوب الگوی بازیگر عقلانی پیروی می‌کنند (آلیسون، ۱۳۶۴: ۴۱).

اگرچه فیلسوفان، اقتصاددانان و دانشمندان علوم اجتماعی از منظر فکری خاص خویش به بررسی تصمیم‌گیری پرداخته‌اند (اصغرپور، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۲)، در این بین اقتصاددانان حضور پررنگی در نظریه انتخاب عقلانی دارند و آثار اولیه عمدتاً متعلق به آنها بوده است (هیوود، ۱۳۸۹: ۵۷۲). این نظریه اصل سودمندی و اصالت نفع شخصی را مبنای کنش و رفتار انسان‌ها می‌داند و درحالی که پیچیدگی انگیزه انسانی را تشخیص می‌دهد، چنین تصور می‌کند که افراد در پی منافع شخصی خود هستند و مفهوم منفعت شخصی دارای کنش بالقوه زیاد است (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۱۳۴).

الگوی عقلانی محصول تلاش در زمینه الگوسازی برای رفتار سیاسی بر پایه این مفروضه ساده است که بازیگران سیاسی؛ بیشینه فایده خواهان هدفدار خودخادم هستند. به بیان دیگر آنها عقلانی رفتار می‌کنند و می‌کوشند سود خالص خود را به حداکثر برسانند، بدون آنکه توجه کافی یا حتی توجهی به پیامدهای رفتار خود برای دیگران داشته باشند (های، ۱۳۸۵: ۲۷ و ۲۹). بدین ترتیب الگوی عقلانی با تقلیل انگیزه‌های انسان به غریزه منفعت‌جویی تفسیر مضیق و کم‌مایه از عقلانیت انسان ارائه می‌دهد؛ «آمارتیا سن» (Sen Amartya) در نقد این نگاه معتقد است انسان اقتصادی خالص، هالویی اجتماعی بیش نیست. با این تلقی کم‌مایه از عقلانیت بسیاری از رفتارهای واقعی آدمیان را نمی‌توان برحسب انگیزه بیشینه کردن فایده تبیین کرد (Sen, 1997: 97-104).

به اعتقاد لیتل، این تلقی از انسان در تجرید خصایص فرهنگی رفتار آدمی افراط کرده و از این‌رو از رفتار واقعی اجتماعی انسان به دور افتاده است و به همین دلیل عالمان علم‌الاجتماع تفسیری، طالب توصیفی «پرمایه» (Thick) از رفتار انسان هستند. یعنی به‌دست دادن شرحی تفصیلی از هنجارها، ارزش‌ها، مجازها (Metaphors)، مبانی فرهنگی، باورها و آداب دینی برای تبیین رفتار آدمی (لیتل، ۱۳۸۸: ۶۴).

تلقی کم‌مایه از عقلانیت با ساده‌سازی و تلاش برای الگوسازی رفتار و کنش انسان، قائل به تکرار کنش‌ها و تصمیمات در موقعیت‌های زمانی و مکانی مختلف است. از زاویه الگوی عقلانی تمام بازیگران دولتی شبیه هم هستند و می‌توان انتظار داشت که در موقعیت‌های مشخص به‌صورت مشابه عمل کنند و بر این مفروضات ساده و غیرپیچیده استوارند که دولت‌ها را می‌توان بازیگران واحد عقلانی تلقی کرد (George, 1969: 9) درست به همین دلیل تفاوت‌های بی‌شمار در تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشورها مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف ضمن اشاره به آثار مخرب این نوع قوم‌محوری نگاه متفاوت به تصمیم‌گیری در سایر کشورها را مدنظر و توجه قرار می‌دهند. از نظر آنها بیشتر نظریه‌های

تصمیم‌گیری که در ایالات متحده تکوین یافته‌اند، به‌نحو کاملاً قابل درکی حول تجربه سیاسی خود آمریکا متمرکزند (دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۸۸: ۷۶۲).

برخلاف مفروضات مدل عقلانی تصمیم‌گیری، «قالب‌های رفتار بیش از هر چیز متأثر از فرهنگ‌هاست» (Vlahos, 1991: 62). از نگاه فیشر «انسان‌شناسان مدت‌ها پیش به ارتباط بین فرهنگ و چگونگی تصور و تفکر افراد درباره جهان پی برده‌اند. او بر مفهوم «ذهنیت» تمرکز می‌کند و آن را متأثر از شرایط بی‌واسطه زندگی محلی و ملی، تجارب منحصربه‌فرد شخصی و یا محتوای رسانه‌های مدرن می‌داند (Fisher, 1988: 13). هادسن و وُر معتقدند ویژگی‌های فردی رهبران، استدلال‌ها و گفتمان‌ها، چگونگی بیان مسائل، خلاقیت و یادگیری، فرایندهای مشاوره، سیاست‌های بوروکراتیک، سیاست‌های قانونگذاری، گروه‌های مخالف و الزامات سیاست‌های داخلی، نه فقط سیاست خارجی، بلکه همه تصمیم‌گیران را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Hudson, Vore, 1995).

از طرف دیگر، الگوی عقلانی تصمیم‌گیری همچون پوزیتیویسم و رفتارگرایی بر جنبه‌های مشاهداتی و عینی رفتار فرد تکیه دارد و به انگیزه‌ها و باطن رفتار و کنش‌های فردی توجهی ندارد، به همین دلیل، برداشت ساده و ظاهری از کنش‌ها، تصمیمات و دلایل افراد ارائه می‌دهد. (ایمان، ۱۳۸۸: ۵۶ و ۸۱). از طرف دیگر، تنها عقل را منشأ قانون می‌داند و به قوانین برآمده از وحی، شهود و مابعدالطبیعه با دیده شک و تردید می‌نگرد (کریمی مله، ۱۳۷۷: ۴۵).

برخلاف الگوی عقل‌گرایی کلاسیک، نظریه‌های تصمیم‌گیری بر این باورند که در تصمیم‌گیری، عوامل متعددی نقش دارند که به‌راحتی نمی‌توان آنها را براساس محاسبه عقلانی در نظر گرفت. محاسبه‌گری متعارف نوعی ساده‌سازی امور و نادیده گرفتن تأثیرات روانی، اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی و انسانی در امر تصمیم‌گیری است. برخلاف آنچه الگوی عقلانی معتقد بود یعنی باورهای فردی تأثیر چندانی در گزینه‌های سیاست خارجی نخواهند داشت و بیشتر نقش محدودیت‌زا در تصمیم‌های سیاست خارجی دارند، می‌توان گفت مدل عقلانی به‌تنهایی قادر به توضیح رفتار واقعی انسان‌ها نیست و عوامل روان‌شناختی و محدودیت‌ها و موانع ذهنی انسان‌ها در این فرایند دخالت دارند. همچنین کارشناسان در محیط خاص سیاست خارجی عمل می‌کنند که تأثیر ویژگی‌های شخصی و باورها را افزایش می‌دهد. انقلاب شناختی نشان داد، عقلانیت، برخلاف دیدگاه‌های سنتی، محصور است. بررسی‌های انجام‌گرفته در فرایند تصمیم‌گیری نشان می‌دهد آنها در موارد تصمیم‌گیری، بیش از چند گزینه را بررسی نمی‌کنند. فرایند اطلاعات اعم از جمع‌آوری، انتقال و پردازش تحت تأثیر فشارها، فرهنگ و یافته‌های ذهنی افراد است. کارگزاران نامعلوم، بر تصمیم‌گیرندگان فشار می‌آورند و انگیزه‌های ایدئولوژیک و احساسی در تصمیم‌گیری دخیل‌اند.

امکان تلاقی نظری عوامل مادی و معنایی

تأثیر و میزان اثرگذاری عوامل مادی و معنایی در سیاست خارجی منازعات دامنه‌داری در پی داشته است. نظریه‌های ساختارگرا، عوامل معنایی را «بازنمایی ذهنی واقعیت» (Subjective Representations of Reality) می‌دانند (Walker, 2003). در مقابل تئوری‌های شناختی وزن عوامل معنایی را در تصمیم‌گیری سیاست خارجی به مراتب بیشتر از سایر عوامل می‌دانند. به عبارت دیگر ذهن و نظام دانایی تصمیم‌گیرنده است که به تفسیر جهان می‌پردازد و تصمیم‌گیری می‌کند.

در نگاه مایکل برچر تأثیر محیط عملیاتی با عبور از صافی و فیلتر تصورات و محیط روانی تصمیم‌گیرنده قابل بررسی است (Brecher, 1972). یاکوب گوستاوسون نیز معتقد است برای شناخت واکنش‌های یک کشور باید به فرایندهای شناختی تصمیم‌گیران آن کشور بپردازیم؛ چراکه عوامل ساختاری بدون توجه به فرایند شناختی تصمیم‌گیران سیاست خارجی هیچ‌گونه اثر مستقل و تعیین‌کنندگی ندارند و تأثیر آنها منوط به بازخورد و خوانش آنها در ذهن و سیستم باورهای تصمیم‌گیران است (Gustavsson, 1999) این در حالی است که عوامل معنایی به دلیل ذات کیفی و غیرقابل مشاهداتی، کمتر مورد توجه و اقبال محققان سیاست خارجی قرار گرفته است (Ozkececi, 2005: 251).

در دیدگاه مادی‌گرا، موجودیت‌های اجتماعی اعم از ساختارها و کنش‌ها هم از نظر وجودی و هم عملکردی، مستقل از برداشت و فهم انسان است و اساسی‌ترین واقعیت مورد بررسی را در واقعیت‌های مادی قابل مشاهده می‌بینند، اما از دیدگاه معناگرا، موجودیت ساختار، نهادها و کارگزاران جنبه ذهنی و گفتمانی دارند و جز بر مبنای فهم انسانی نمی‌توانند وجود داشته باشند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۸). از نگاه معناگرا، جهان موجود، جهان انگاره‌ها و ساختارهای ذهنی (Mental structures) است و این انگاره‌ها و معانی‌اند که به ماده هویت می‌بخشند. ساختارهای ذهنی شامل مجموعه باورها، تصورات، طرح‌های کلی ذهنی و ایدئولوژی است که در جامعه‌ای خاص گسترش می‌یابند و طرز تفکر یا روحیه آن جامعه را تشکیل می‌دهند، پس این ساختارها به منزله ابزار ذهنی‌اند (بیرو، ۱۳۷۰: ۲۲۲).

به دلیل سیطره نظریه‌های ساختارگرا بر جریان‌های اصلی روابط بین‌الملل عوامل معنایی و اندیشه‌ای مورد توجه قرار نگرفته و حتی چرخش به سمت نظریه‌های معناگرا در دهه ۹۰ نیز نتوانسته است، جایگاه حقیقی عوامل معنایی و مادی را نشان دهد. از جمله این نظریه‌ها می‌توان به سازه‌انگاری اشاره کرد. سازه‌انگاری به مثابه یکی از رویکردهای معناگرایانه در اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ رواج یافت. با شکست جریان‌های اصلی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل یعنی نئولیبرالیسم و نئورئالیسم در تبیین و پیش‌بینی تحولاتی که در اوایل دهه ۱۹۹۰

به‌ویژه با فروپاشی شوروی و به‌تبع آن فروپاشی نظام دوقطبی، راه برای طرح نظریه‌های بدیل از جمله سازه‌انگاری هموار شد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۴). نظریه سازه‌انگاری را می‌توان نقطه شروع و تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل معناگرایانه دانست. به همین دلیل برخی از محققان آن را نزدیک‌ترین سازه نظری به تحلیل سیاست خارجی می‌دانند. به‌ویژه اینکه تحلیل سیاست خارجی با نقد مفروضات اقتصادی و مادی پارادایم رئالیستی و لیبرالیستی عملاً تفاوت و تمایز خود را با دو گونه از جریان‌های عمده روابط بین‌الملل مشخص کرده است (Houghton, 2007:27).

به‌نظر می‌رسد سازه‌انگاری بنا به دلایل زیر از ارائه تبیین درست از تأثیر عوامل معنایی در تحلیل سیاست خارجی ناتوان است و نمی‌تواند به‌عنوان چارچوب نظری و مفهومی معناگرا در خدمت تحلیل سیاست خارجی باشد؛ نخست اینکه محققان سازه‌انگاری تقریباً تأکید انحصاری بر هنجارها و قوانین بین‌المللی و تعامل سازنده و علی بین آنها و کنش‌های دولت دارند. نقش «ایده‌های داخلی» (Domestic Ideas) نسبت به دهه‌های گذشته توجه روزافزونی را به خود جلب کرده است، اما تئوریزه کردن «ارتباط علی» (Causal Relationship) بین آنها و کنش دولت هنوز کار سختی محسوب می‌شود (Ozkececi, 2005: 249-250)؛

دوم اینکه نظریه سازه‌انگاری دولت‌ها را بازیگران عرصه بین‌المللی می‌داند. به نظر و نت بسیاری از مفروضات واقع‌گرایی از جمله دولت‌محوری، تلقی از دولت‌ها به‌عنوان کنشگرانی یکپارچه، اولویت امنیت و عرصه «سیاست حاد» (High Politics) را پذیرفته است.

«اساس بحث من این است که چون دولت‌ها شکل مسلط فاعلیت یا «سوژگی» (Subjectivity) در سیاست جهانی معاصر هستند، این به‌معنای آن است که باید در تفکر درباره تنظیم جهانی خشونت، واحد تحلیل اصلی قلمداد گردند... دولت‌ها واقعاً کارگزارند. تصمیم‌گیرندگان معمولاً بر مبنای «منافع ملی»، «نیازها»، «مسئولیت‌ها»، «عقلانیت» و غیره سخن می‌گویند، و از طریق همین سخن‌هاست که دولت‌ها به خود و یکدیگر به‌عنوان کارگزار قوام می‌بخشند. سیاست بین‌الملل به‌گونه‌ای که امروز آن را می‌شناسیم، بدون خصوصیات «کارگزاری جمعی پیکروار» (Corporate Agency) ناممکن است و این واقعیتی است که حقوق بین‌الملل صراحتاً برای دولت‌ها «شخصیت حقوقی» قائل است، به رسمیت می‌شناسد. این فرض کارگزاری جمعی واقعی دولت‌ها را قادر می‌سازد، مشارکتی فعالانه در تحول ساختاری داشته باشند... من نشان می‌دهم که نظریه دولت‌محور روابط بین‌الملل می‌تواند به ما بصیرتی بدهد که به تغییری در نظام بین‌الملل به‌شکل حرکت از «قانون جنگل» به حکومت قانون کمک کند» (ونت، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۳).

سوم اینکه برخلاف تحلیل سیاست خارجی، که بر نظریه بازیگر خاص تأکید دارد، سازه‌انگاری نظریه بازیگر عام است. ونت می‌نویسد: این نظریه نیز مانند نظریه گزینش عقلانی

از نظر محتوایی، فاقد محدودیت است و می‌توان آن را در مورد همه صورت‌های اجتماعی- سرمایه‌داری، خانواده، دولت و غیره به‌کار بست (ونت، ۱۳۸۴: ۲۸۱). این در حالی است که تحلیل سیاست خارجی با تأکید بر نظریه‌ی بازیگر خاص، پرهیز از هر گونه الگوی عام را در تبیین رفتار و تصمیمات سیاست خارجی پیشنهاد می‌کند.

سازهانگاری به لحاظ هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی قادر به تبیین الگوهای رفتاری، تصمیم‌گیری و کنشی نظام یا گروه‌های سیاسی برآمده از ارزش‌های غیربشری نیست، چراکه «هستی‌شناسی سازهانگاری وجود نیروهای ماورای طبیعی، جهان غیب، ایدئولوژی و ادیان الهی و ارزش‌ها و هنجارهای دینی را مورد توجه و تحلیل قرار نمی‌دهد. این نظریه صرفاً به ساختارهای هنجاری دست‌ساز خود بشر توجه می‌کند، به لحاظ معرفت‌شناختی نیز سازهانگاری با انکار مرجعیت دل و وحی به‌عنوان دو منبع شناخت به نادیده گرفتن معرفت‌شهودی و وحیانی می‌انجامد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۹-۱۳۸).

همچنین اگر قرار است سطح خرد تحلیل را مورد توجه قرار دهیم، سازهانگاری «به ما نمی‌گوید کدام کنشگران را مطالعه کنیم یا بگوییم آنها در کجا بر ساخته می‌شوند. قبل از اینکه بتوانیم در مورد هر چیزی سازهانگار باشیم، به این مسئله توجه کنیم که کنشگران چگونه به شکل اجتماعی بر ساخته می‌شوند؛ اما باید «واحدها» (Units) یا «سطوح» تحلیل، یا «کارگزاران» (Agents) و «ساختارهایی» (Structures) را که آنها در بستر آن قرار دارند، انتخاب کنیم» (ونت، ۱۳۸۴: ۱۱).

بنابراین حتی نظریه‌های معناگرایانه روابط بین‌الملل نیز نتوانسته‌اند توضیح قانع‌کننده‌ای درباره‌ی نقش، ریشه‌ها و تأثیر عوامل معنایی ارائه دهند. به تعبیر هادسن چرخشی که به سمت معناگرایی در روابط بین‌الملل به‌ویژه پس از جنگ سرد صورت‌گرفته و به‌ویژه در قالب فهم سازهانگاران از روابط بین‌الملل و سیاست خارجی نیز نتوانسته است امکان فهم درست برخی از نقاط مبهم تصمیم‌گیری را فراهم کند. به نظر وی حتی چرخش بر ساختگرایانه نتوانسته است پاسخی برای برخی پرسش‌های کلیدی فراهم کند: خاستگاه و منشأ این انگاره‌ها کجاست؟ نحوه‌ی اشاعه‌ی آنها چگونه است؟ انگاره‌ها چگونه متقاعدکننده می‌شوند؟ چگونه به معیار جدیدی برای توضیح کنش دولت‌ها مبدل می‌شوند» (Hudson, 2001: 20-24).

تحلیل سیاست خارجی با تأکید بر تصمیم‌گیر در تلاش برای حل منازعه‌ی نقش عوامل معنایی و مادی در دو گام بوده است: گام نخست تغییر سطح تحلیل از دولت به تصمیم‌گیر انسانی است. تغییر در کانون تحلیل از مفهومی انتزاعی همچون دولت به مفهومی انضمامی، ملموس و واقعی انسان تصمیم‌گیر توانست مفهوم معنا را بار دیگر به جایگاه حقیقی خود بازگرداند، چراکه از یک مفهوم انتزاعی همچون دولت نمی‌توان انتظار انگاره و ارزش خاصی

داشت. به نظر اسنایدر و همکاران برای خلاص شدن از مفهوم انتزاعی و دردسرساز دولت باید تعریف دولت به مثابه تصمیم‌گیرندگان رسمی آن - یعنی کسانی که اقدامات مقتدرانه آنها با هر قصد و هدف، اقدامات دولت تلقی می‌شود - یکی از اصول اساسی روش‌شناسی تلقی شود. یعنی کنش دولت همان کنشی است که افراد به نام دولت انجام می‌دهند؛ بنابراین دولت چیزی جز تصمیم‌گیرندگان آن نیست (اسنایدر و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۴).

به اعتقاد اسنایدر و همکاران، اگر انگاره‌ها را در مسائل بین‌المللی و سیاست خارجی حائز اهمیت بدانیم، چاره‌ای نخواهیم داشت که از سطح دولت پایین بیاییم و به واحدی از تجزیه و تحلیل دست یابیم که بتواند به این انگاره‌ها بیندیشد، از طریق تعامل با انگاره‌های دیگر متقاعد شود و بر مبنای این انگاره‌ها، انگیزه کنش و حتی تغییر در کنش‌های خود داشته باشد؛ تنها راهکار این مسئله بازگرداندن انسان تصمیم‌گیر به بطن نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است (همان: ۲۳ و ۴۲).

با تغییر سطح تحلیل از دولت به تصمیم‌گیر انسانی، گام دوم یعنی خلق و بازآفرینی و فهم تصمیم‌گیرندگان از سیاست خارجی و روابط بین‌الملل فراهم می‌شود. بنابراین آنچنان‌که اسنایدر و همکاران اشاره می‌کنند، یکی از دیگر اصول اساسی که مهم‌ترین هدف تحلیلی ما نیز محسوب می‌شود، خلق و بازآفرینی جهان تصمیم‌گیرندگان به گونه‌ای است که آنها آن را درک می‌کنند. نوع درک و تعریف آنها از موقعیت‌های گوناگون می‌تواند پاسخی به چرایی و چگونگی کنش‌های دولت باشد. این کاملاً متفاوت با رویکردی است که تلاش می‌کند موقعیت و چگونگی تعریف آن را به شکل عینی یعنی از نگاه ناظر و نه براساس درک کنشگران بازآفرینی کند (اسنایدر و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۴). اگر تلاش کنیم جهان را از دریچه چشمان تصمیم‌گیرندگان مشاهده کنیم، برخی از مشکلات پیچیده ناشی از قرار گرفتن بر سر دوراهی عینیت - ذهنیت مرتفع خواهد شد (اسنایدر و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

بنابراین مهم‌ترین سهم تحلیل سیاست خارجی در تئوری‌های روابط بین‌الملل، شناسایی نقطه تقاطع نظری بین عوامل تعیین‌کننده اصلی رفتار دولت یعنی عوامل مادی و معنایی (اندیشه‌ای) است. این نقطه تقاطع دولت نیست، بلکه تصمیم‌گیر انسانی است» (Hudson, 2005:3) تأکید بر تصمیم‌گیر انسانی این فرصت را برایمان فراهم می‌کند که از یک طرف نقش عوامل مادی و ساختاری و از طرف دیگر نقش عوامل معنایی را که در مرحله اخذ تصمیم به تلاقی نظری می‌رسند، بررسی کنیم. آن‌گونه که اسپروت‌ها تحلیل می‌کنند عوامل ساختاری و مادی در واقع محیط عملیاتی، و عوامل معنایی و اندیشه‌ای محیط روان‌شناختی‌اند که تلاقی آنها در تصمیم‌گیر به معنای انطباق محیط عملیاتی و روان‌شناختی است و این شرایط ایده‌آل در تصمیم‌گیری سیاست خارجی به شمار می‌آید.

نتیجه

توجه مضاعف نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی به نقش افراد، حکایت از شناخت جایگاه حقیقی انسان در سیاست بین‌الملل است. این در حالی است که نظریه‌های مسلط روابط بین‌الملل به‌ویژه در طول جنگ سرد در چشم‌انداز نظری و مفهومی خود جایگاهی برای انسان متصور نبودند؛ با وجود این، غالب تحولات بین‌الملل حتی در عصر نظریه‌های ساختاری با رجوع به انسان و افراد تصمیم‌گیر قابل تجزیه و تحلیل است. وقتی از تغییر یا دگرگونی و تجدیدنظر در سیاست خارجی سخن به میان می‌آید، همه نشانه‌ای از کنش‌های انسانی و انتخاب‌های افراد است تا مفهومی انتزاعی چون دولت. تغییرات شایان ملاحظه‌ای که استالین در سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی ایجاد کرد، نمونه‌ای از این موارد است.

برخلاف محافل آکادمیک محافل غیرآکادمیک به‌ویژه نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، بر ویژگی‌ها و خصوصیات روحی و روانی و همچنین سیستم عقاید رهبران تمرکز کردند تا درک درستی از تصورات آنها در سیاست بین‌الملل به‌دست آورند؛ بنابراین در این زمینه از محافل دانشگاهی گوی سبقت را ربودند و دستاوردهای فراوانی داشتند.

تکیه بر سطح تحلیل تصمیم‌گیر به‌ویژه پس از طرح حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی توانسته است قدرت تبیین کنش‌ها و اقدامات سیاست خارجی را ارتقا دهد. تحلیل سیاست خارجی با اصالت‌بخشی به کارگزار انسانی در مقابل دولت، توجه به الزامات بازیگر خاص در مقابل بازیگر عام و همچنین توجه به فرایندهای سیاست خارجی، تصمیم‌گیری را به کانون و نقطه اصلی درک سیاست بین‌الملل تبدیل کرده است.

با تکیه بر تصمیم‌گیری می‌توان مشکل انتخاب سطح تحلیل مناسب را با پیشنهاد بازی دوسطحی حل کرد. تأکید بر تصمیم‌گیری این امکان را فراهم می‌کند که بتوان درباره تلافی سطوح مختلف تحلیل در تصمیم‌گیر انسانی به اجماع رسید. در این شرایط، عوامل درونی و بیرونی که در ظاهر با یکدیگر ارتباطی ندارند، در کنش‌های تصمیم‌گیرندگان ارتباطی معنادار می‌یابند. همچنین با تأکید بر تصمیم‌گیر می‌توان بر محدودیت‌های الگوی عقلانی تصمیم‌گیری در تبیین مدل تصمیم‌گیری فایق آمد. تصمیم‌گیری با نقد عقلانیت کم‌مایه خواهان توجه به نقش ارزش‌ها و فرهنگ در تبیین سیاست خارجی و خواهان توصیفی پرمایه از عقلانیت انسان است. همچنین تأکید بر تصمیم‌گیر انسانی به ما فرصت می‌دهد که از یک طرف نقش عوامل مادی و ساختاری، و از طرف دیگر نقش عوامل معنایی را که در مرحله تصمیم‌گیری به تلافی نظری می‌رسند، بررسی کنیم.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. اسنایدر، ریچارد و همکاران (۱۳۸۹)، تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، ترجمه محمدجعفر جوادی ارجمند و مجید فرهام، تهران: میزان.
۲. اصغرپور، محمدجواد (۱۳۸۶)، تصمیم‌گیری و تحقیق در عملیات مدیریت، چ پانزدهم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. آلیسون، گراهام تی (۱۳۶۴)، شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی؛ تفسیری بر بحران موشکی کوبا، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: علمی و فرهنگی.
۴. ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸)، مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. بوزان، باری، الی ویور و پاپ دو ویلد (۱۳۸۶)، چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مطالعات راهبردی.
۶. بیرو، آن (۱۳۷۰)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
۷. پوراحمدی، حسین (۱۳۸۹)، اسلام و روابط بین‌الملل (چهارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۸. تریف، تری و دیگران (۱۳۸۳)، مطالعات امنیتی نوین، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: مطالعات راهبردی.
۹. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)، چ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۰. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۸)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، چ پنجم، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.
۱۱. سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۰)، اصول روابط بین‌الملل، تهران: میزان.
۱۲. ----- (۱۳۸۴ الف)، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری، چ چهارم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۳. ----- (۱۳۸۴ ب)، نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی-جهانی شده: مناسبت و کارآمدی، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. فرانکل، جوزف (۱۳۸۲)، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، چ ششم، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۵. کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۷۳)، روابط بین‌الملل در تئوری و عمل، تهران: قومس.
۱۶. کریمی مله، علی (۱۳۷۷)، «عقل‌گرایی دینی و توسعه سیاسی»، قیاسات، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۳ (۷).
۱۷. لیتل، دانیل (۱۳۸۸)، تبیین در علوم اجتماعی، چ پنجم، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط.
۱۸. مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۹. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه‌نگاری»، فصلنامه سیاست، ش ۶۳.
۲۰. ----- (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چ سوم، تهران: سمت.
۲۱. مصفا، نسرین (۱۳۸۶)، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۲. هالستی، کی جی (۱۳۷۳)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، چ پنجم، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۳. های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی.
۲۴. هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۲۵. هیوود، اندرو (۱۳۸۹)، سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نی.
۲۶. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

ب) خارجی

27. Alden, Chris and Amnon Aran (2012), foreign policy analysis new approaches, London and new York, Rutledge.
28. Brecher, Michael (1972), The Foreign Policy System of Israel: Setting, Images, Process, Yale university press.
29. Carlsnaes, Walter (1992), "The Agency-Structure Problem in Foreign Policy Analysis" International Studies Quarterly, Vol. 36, No. 3.
30. Fisher, Glen (1988), Mindsets: the role of culture and perception in international relations, Yarmouth, Maine.
31. Foyle, Douglas(2003) Foreign Policy Analysis and Globalization: Public Opinion, World Opinion, and the Individual, In Reflection, , Evaluation, Integration, Edited By Jean A. Garrison , International Studies Review, Vol 5 ,Issue 2 .
32. George, Alexander L (1969), " the Operational Code; A Neglected Approach to the Study of Political Leaders and Decision-Making" International Studies Quarterly, Vol. 13, No. 2.
33. Gourevitch, Peter (1978), "The Second Image Reversed: The International Sources of Domestic Politics " International Organization, Vol. 32, No.4.
34. Gustavsson, Jakob (1999), " How Should We Study Foreign Policy Change? "Cooperation and Conflict" vol. 34 no. 1.
35. Houghton, Patrick David (2007), Reinigorating the Study of Foreign Policy Decision Making: Toward a Constructivist Approach, Foreign Policy Analysis, Vol 3, Issue 1.
36. Hudson, Valerie M. and Christopher S. Vore (1995), "Foreign Policy Analysis: Yesterday, Today, and Tomorrow" International Studies Review, Vol 39, No.2.
37. Hudson,-Valerie M (2006), Political Analysis, Classic and Contemporary Theory, Rowman & Littlefield Publishers.
38. Hudson, Valerie M. (2001), "Manifest Agency, Foreign Policy Analysis and IR theory, the other agent- structure debate and its stakes", paper presented at the 42th annual conference of the international studies association, Chicago.
39. Hudson" Valerie M (2005), Foreign Policy Analysis: Actor-Specific Theory and the Ground of International Relations", Foreign Policy Analysis, Vol 1, Issue 1.
40. Mintz, Alex and Karl Deroen (2010), Understanding Foreign Policy Decision Making, Cambridge University Press.
41. Morgan, Patrick M. and Keith L. Nelson (2000), Re- viewing the cold war; Domestic Factors and Foreign Policy in the East-West Confrontation; Praeger; First Printing edition.
42. Ozkececi, Binnur (2005), The Impact of Institutionalized Ideas in Coalition Foreign Policy Making: Turkey as an Example, 1991-2002, Foreign Policy Analysis , Volume 1, Issue 3.
43. Putnam, Robert D (1988), "Diplomacy and Domestic Politics: The Logic of Two-Level Games, International Organization, Vol. 42, No. 3.
44. Ripley, Brian (1993), Psychology, Foreign Policy, and International Relations Theory, Political Psychology, Vol. 14, No. 3.
45. Rosenau, J. N. (1966), Pre-theories and Theories of Foreign Policy. In Approaches in Comparative and International Politics, edited by R. B. Farrell, Evanston: Northwestern University Press.
46. Sen, Amartya (1997), Choice, Welfare and Measurement, Harvard University Press.
47. Smith, Stive (1986), Theories of foreign policy: an historical overview, Review of International Studies, Volume 12, Issue 01.
48. Snyder, Richard. C, H. W. Bruck, B. Sapin (1954), Decision-Making as an Approach to the Study of International Politics. Foreign Policy Analysis Project Series No. 3. Princeton, NJ: Princeton University Press.

49. Sprout, Harold, And M. Sprout (1965), the Ecological Perspective on Human Affairs with Special Reference to International Politics. Princeton, NJ: Princeton University Press.
50. Vlahos, Michael (1991), Culture and Foreign Policy, Foreign Policy, No. 82.
51. Walker Stephen G (2003), Beliefs and Foreign Policy Analysis in the New Millennium. In Millennial, Reflections on International Studies, edited by Michael Brecher and Frank P. Harvey. University of Michigan Press.
52. Wallerstein, Immanuel (1976), the Modern World-System: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in the Sixteenth Century. New York: Academic Press.
53. Waltz, Kenneth (1979), theory of international politics, Addison-Wesley Pub.
54. Zakaria, Fareed (1992), Realism and Domestic Politics: A Review Essay, International Security, Vol. 17, No. 1.

